

Journal iranian political sociology

Vol. ۵, No.۷, Mehr ۲۰۲۲

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022/312028/2034>

Challenges and obstacles to the realization of cultural citizenship in Iran

abstract:

Cultural citizenship is the acceptance of the presence of citizens with cultural differences. The importance of cultural citizenship has become much greater in today's world under the critique of the common meaning of citizenship, which defines general rules for the subjects of a country and a political unit, given the diversity of population. In Iran, in terms of having diversity of people in terms of ethnicity, language, religion, gender, etc., the need to pay attention to cultural citizenship, the scope of which goes beyond mere political citizenship, is inevitable. It is argued that at the hardware level, in addition to foreign influence and intervention, authoritarian modernization and definition by defining a specific pattern of nationalism and at the software level intellectual, cultural and traditional barriers are the most important challenges and Obstacles to the realization of the cultural citizenship approach in Iran have been found. Go beyond and recognize the fundamentals of cultural citizenship.

Keywords: Ethnicity, citizenship, Iran, cultural citizenship, cultural diversity

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.312028.2534>

چالش‌ها و موانع تحقق شهروندی فرهنگی در ایران

توحید ولی‌پور عتیق^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۳

رضا نصیری حامد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

صمد ظهیری^۳

چکیده: شهروندی فرهنگی، پذیرش حضور شهروندان با تفاوت‌های فرهنگی است. اهمیت شهروندی فرهنگی بر اساس توجه به تنوع جمعیتی در دنیای کنونی ذیل نقد معنای متداول از شهروندی که قواعدی کلی را برای افراد تابع یک کشور و واحد سیاسی مشخص می‌کند، بسی افزون‌تر شده است. در ایران نیز به لحاظ دارا بودن تنوع افراد از حیث قومی، زبانی، دینی، جنسیتی و ... ضرورت توجه به شهروندی فرهنگی که دامنه آن از حلد تابعیت سیاسی صرف فراتر می‌رود، امری ناگزیر است. مدعای مطرح شده بر آن است که در سطح سخت‌افزاری، افزون بر نفوذ و مداخلات خارجی، تجدد و مدرنیزاسیون آمرانه با تعریف الگوی خاصی از ناسیونالیسم و در سطح نرم-افزاری موانع فکری، فرهنگی و سنتی از مهم‌ترین چالش‌ها و موانع تحقق رویکرد شهروندی فرهنگی در ایران بوده است. یافته‌ها حاکی از آن است که ایران همچون بسیاری از کشورهای امروز جهان ضمن حرکت از گرایش-های سنتی به مدرنیته، در عین حال لازم است در گرایش‌های مدرن نیز از شهروندی مرسوم سیاسی فراتر رفته و مبانی شهروندی فرهنگی را به رسمیت بشناسد.

واژگان کلیدی: قومیت، شهروندی، ایران، شهروندی فرهنگی، تنوع فرهنگی

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. tohidvalipoor³@gmail.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول). r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. samadzahiri@pnu.ac.ir

۱. مقدمه

جهان کنونی دارای اجتماعات متعددی است که هر کدام از آنها نیز دارای تنوعات فرهنگی گوناگونی درون خود هستند. گوناگونی فرهنگی و جوامع گوناگون فرهنگی پدیده‌ای جدید نیست و چه بسا بتوان آن را به قدمت زندگی اجتماعی بشر دانست اما در جهان معاصر از سویی به سبب مهاجرت و عوامل دیگر و نیز به دلیل آگاهی از ماهیت و اهمیت این تنوع، توجه بدان افزون‌تر گردیده است. همچنین غیر از مسائل موجود در سطح ملی، جهانی شدن نیز به تضعیف اشکال شهروندی ملی انجامیده و در نتیجه شهروندی مرسوم با وجه سیاسی را تحت-الشعاع خود قرار داده است. البته هنوز ملت-دولتها اصلی‌ترین واحدهای سیاسی موجود و بازیگران عمده نظام بین‌الملل هستند با این حال گستره شهروندی بسی فراخ‌تر و ذوابعاد شده است. در واقع جهانی شدن با تضعیف پیوندهای داخلی جوامع و طرح مسائلی همچون آگاهی فرهنگی و بوم‌شناختی روزافزون، برجستگی توجه به معضلاتی همانند فقر جهانی، شکاف‌های جنسیتی از جمله با طرح مباحث فمینیست‌ها و لزوم در نظر گرفتن موقعیت اقلیت‌های مختلف زبانی، نژادی و قومی مطالباتی را در سطح عمومی ایجاد نموده که نیازمند طرح شهروندی در مقیاسی وسیع‌تر است.

مفهوم شهروندی اگرچه مفهومی پرسابقه در تاریخ اندیشه سیاسی است، اما با ظهور مدرنیته و تحولات عظیم سیاسی، اجتماعی و صنعتی در غرب و حوادث مهمی چون انقلاب فرانسه، مفهوم مدرنی از آن در کانون اندیشه سیاسی در غرب قرار گرفت. از اواخر قرن بیستم به تدریج با ظهور مسائل و موضوعات جدیدی همچون مهاجرت، جهانی شدن، فمینیسم، جنبش‌های جدید هویت‌طلب، انگاره‌ی مدرن شهروندی لیبرال به پرسش و چالش گرفته شد. در بدو امر، شهروندی بیانگر رابطه فرد و اجتماع بوده و عناصر شاکله آن حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت است. مقوله شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف، تحولات تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته و لذا در هر دوره‌ای، روابط موجود بین عناصر آن متفاوت بوده است. البته شهروندی، صرفاً بیان رابطه‌ای عمودی بین دولت و شهروندان از بالا به پایین نیست چرا که تحقق کامل آن چه شهروندی خوانده می‌شود، مستلزم وجود ساز و کارهایی است که امکان مشارکت و حضور هرچه بیشتر افراد در تصمیم‌گیری‌های مؤثر بر سرنوشت ایشان را فراهم آورد. به عبارت دیگر افراد باید در روند تعیین سرنوشت جمعی دخالت داشته و تنها پذیرای منفعل تصمیماتی که دیگران برای ایشان اتخاذ می‌کنند، نباشند. با آنکه مفهوم شهروندی به مرور تکمیل گردیده و بنای مستحکمی در این خصوص در افکنده شده، اما خلاءهایی نیز به مرور خود را نشان داده که در گذشته یا بدانها توجهی نشده بود و یا مجال طرح آنها وجود نداشت و اینکه شرایط نوظهور جهانی امکان طرح آنها را فراهم نموده است. شاید بتوان نقطه اشتراک تأملات و نظوروزی‌های نوین در خصوص شهروندی را تلاش برای تعمیق و ژرفابخشی هرچه بیشتر این مفهوم و دلالت‌های ناگزیر آن برشمرد. این دغدغه بر اساس توجه به تنوع و دگرگونی بافت و ساختار جمعیتی شهروندان در جوامع مختلف حائز اهمیت بیشتری شده است چرا که این تصور به تدریج پدیدار گردیده که برای گستردن چتر حمایتی واقعی شهروندی در عمل لازم است شمول و حمایت این مفهوم برای افراد جامعه هرچه بیشتر و عمیق‌تر مورد بازنگری و بازتعریف قرار گیرد. همه اینها بدان سبب است که خودآگاهی شهروندان یک جامعه نسبت به ابعاد متکثر هویت خویش در کنار درآمیختگی و همزیستی شهروندانی از مناطق مختلف جغرافیایی و متعلق به فرهنگ‌های گوناگون، موجبات

ظهور خوانش نوینی از شهروندی را مهیا کرده است که دیگر با الزامات و دلالت‌های پیشین این مفهوم چندان مناسبی ندارد. بر اساس الگوی فراگیر و جهانشمول از شهروندی، که الگوی تک فرهنگی غالب نظام‌های لیبرال بوده است، تنوعات و تمایزات متعدد گروه‌های مختلف نادیده گرفته می‌شود و لذا منتقدان آن بر اساس الگوی چندفرهنگی برآنند که باید تفاوت‌های مختلف افراد و گروه‌های اجتماعی را در ذیل گفتمان نوینی از شهروندی مورد توجه قرار داد.

در این میان، یکی از بدیل‌های ارائه شده برای نظریه شهروندی لیبرال، که به دنبال تأمین و تقویت یکپارچگی اجتماعی و هم‌نوایی ملی است، نظریه شهروندی چندفرهنگی است که ویژگی‌ها و مبانی مفهوم شهروندی از منظر لیبرال دموکراسی را مورد نقد قرار داده است. برخی از مهم‌ترین اصول شهروندی لیبرال را می‌توان، شامل فردگرایی، برابری، شمول‌گرایی / همانندسازی و توجه به کارگزار در برابر ساختار عنوان نمود. شهروندی لیبرال از جانب گروه‌ها و جریان‌های مختلفی هم چون فمینیست‌ها، جماعت‌گرایان و حتی از درون خود سنت لیبرالی به چالش کشیده شده است و کسانی مانند «چارلز تیلور» (از منظر جماعت‌گرایانه)، «ویل کیملیکا» (از سنت لیبرالی) و «آیریس ماریون یانگ» (از منظر فمینیستی و با طرح نظریه شهروندی متمایز) نقدهای مهمی بر این انگاره وارد آورده‌اند.

مجموعه دیدگاه‌های فوق که گاهی با عنوان «چندفرهنگ‌گرایی» نیز خوانده می‌شود، به مثابه الگوی سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های متأخری که دارای تنوع قومی- فرهنگی‌اند، به منظور تأمین و تقویت یکپارچگی اجتماعی و هم‌نوایی ملی از مجرای به رسمیت شناختن تمایزهای مختلف مورد توجه واقع شده است. آنچه ضرورت عنایت بدین الگو را بیش از پیش مطرح نموده، واقعیت متکثر جوامع معاصر است که سبب شده چندفرهنگ‌گرایی به موضوعی لازم و ضروری برای رتق و فتق مسائل مبتلا به بدل گردد تا جایی که در صورت فقدان توجه بدان، عملاً امکان بروز واگرایی و در نتیجه تعمیق شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی وجود خواهد داشت. بر این اساس چندفرهنگ‌گرایی صرفاً آرمان اخلاقی مورد تأکید از جانب گروه‌های قومی- فرهنگی اقلیت یا حاشیه‌ای برای حفظ حقوق و هویت خود نیست؛ بلکه آن را باید سیاستی واقع‌گرایانه برشمرد که اهتمام بدان به ویژه از جانب دولت‌های در حال توسعه با توجه به حذف‌ناپذیری تفاوت هویتی و امکان سیاسی شدن آن در صورت استمرار و تداوم سیاست همسان‌سازی امری لازم است. چندفرهنگ‌گرایی، در دو سطح مورد توجه قرار می‌گیرد. سطح اول مربوط به حقوق شهروندی یعنی وارد کردن تنوع فرهنگی به عنوان عاملی جدید در بازتعریف حقوق شهروندی و تعلق ملی است. بر این اساس، مبنای تک‌فرهنگ‌گرایی در تعریف شهروندی ملی و حقوق و تعهدات حاصل از آن، مورد بازناندیشی قرار گرفته و با پذیرش کثرت و تنوع فرهنگی، حقوق فرهنگی شهروندی به صورت جزئی ضروری در نظر گرفته می‌شود و بدین ترتیب، شهروند ملی به ویژه در عصر جهانی‌شدن، در کنار بهره‌مندی از حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از «حقوق فرهنگی» برخوردار می‌شود. حقوق فرهنگی بر مبنای حق ناشی از متفاوت بودن افراد قرار دارد. سیاست چندفرهنگ‌گرایی در سطح دوم، به سیاست‌گذاری دولتی مربوط است و به لحاظ تاریخی، به راهبردهای مدیریت بحران به ویژه در دولت‌های رفاهی بازمی‌گردد که درصدد تضمین انسجام و همگرایی کل جمعیت از طریق کاربست معیارهای سیاست‌گذاری اجتماعی بوده‌اند. این سیاست ابتدا در دولت‌های توسعه‌یافته و در قبال اقلیت‌های بومی و مهاجران به کار گرفته شد. بدین ترتیب بر مبنای این سیاست، این انگاره که اقلیت‌ها باید در فرهنگ ملی اکثریت ادغام شوند، مشروعیت خود را

از دست داده و در عوض به لزوم در پیش گرفتن سیاست چندفرهنگی و تعبیه ساز و کارها و نهادهای متناسب با آن وقوف یافتند.

بر اساس آنچه بیان شد و با اذعان به اینکه در سیاست چندفرهنگ‌گرایی، افراد با فرهنگ‌های مختلف، در چارچوب یک ملت یا کشور با حفظ تفاوت‌های فرهنگی‌شان به تعامل مسالمت‌آمیز با دیگران می‌پردازند، جامعه ایرانی نیز از آنجایی که به لحاظ تاریخی دارای بافتی چند فرهنگی بوده (کریمی، ۱۳۹۶: ۳۲۸)، می‌تواند از این رویکرد مسائل بسیاری بیاموزد و برای حفظ انسجام درونی به کار بندد. اهمیت این موضوع زمانی مضاعف می‌شود که توجه کنیم بعد از به قدرت رسیدن دولت شبه‌مدرن پهلوی، در اثر اعمال سیاست همسان‌سازی، روش خاصی در مورد بافت متنوع جامعه ایرانی در پیش گرفته شد که عمدتاً مبتنی بر رویکردی آمرانه و حذف تمایزات فرهنگی داشت و از این نظر به مرور بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها نسبت به کلیت این پروژه مدرنیزاسیون از بالا و حتی گاه تحمیلی احساس بیگانگی داشتند. نادیده گرفتن جنبه فرهنگی تنوعات مذکور از علل سیاسی شدن مباحث فرهنگی در ایران معاصر بوده است. از سوی دیگر سیاست همسان‌سازی نیز حتی با اعمال قوه قهریه خود نتوانسته به بحران‌ها و چالش‌های پیش روی جامعه پاسخ در خوری بدهد و مشروعیت و حتی کارآمدی آن زیر سوال رفته است. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز به رغم ظرفیت‌های تعریف شده در قانون اساسی، اما به سبب عواملی از قبیل ناامنی‌های اوایل انقلاب، جنگ تحمیلی، وجود نگاه امنیتی به تکثر فرهنگی و علل و عوامل دیگر آن گونه که باید و شاید انتظارات برآورده نشده و بسیاری از تنش‌های بالقوه موجود از دوران قبل بر اثر روندهای جهانی‌شدن و تعمیق آگاهی‌های فرهنگی و اجتماعی ژرفای بیشتری هم یافته‌اند. اگر ضرورت نگاه متکثر پذیرفته شود، آسیب‌شناسی چرایی و ابعاد بقا و بلکه گسترده‌تر شدن این مطالبات فرهنگی مسئله مهمی است که در این نوشتار بدان پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش:

در این موضوع یکی از آثار قابل توجه، کتاب «شهروندی فرهنگی (مسائل جهان‌شهری)»، نوشته «نیک استیونسون» است که در آن نگارنده شمول فرهنگی را با دسترسی به حقوق و فرصت رساندن صدای خود به جامعه‌ای که گوش شنوایی برای شنیدن داشته باشد، مرتبط دانسته و توسعه جامعه ارتباط‌محور و جامعه مدنی را که فضای اجتماعی حائل میان حوزه‌های عمومی و خصوصی است، را پیش‌نیاز شهروندی فرهنگی می‌داند. در نوشتار حاضر توجه به الزاماتی که در اثر مذکور درباره تحقق شهروندی فرهنگی آمده، به موضوع ایران و آسیب‌شناسی از منظر مذکور پرداخته خواهد شد.

«علی کریمی» در کتاب «درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی»، گرایش همدلانه به پذیرش حقوق شهروندی بر مبنای توجه به اصل تمایز، کرامت و شأن انسانی را مورد توجه قرار داده و ضمن توجه به سیاست چندفرهنگ‌گرایی، نگاهی نقادانه به جامعه‌شناسی کلاسیک کرده و برخی مولفه‌های آن از جمله سیاست همانند-سازی را زیر سوال برده است. در این اثر به صورتی گذرا به موضوع ایران پرداخته شده که ضمن استفاده از مبانی نظری آن در مقاله حاضر به بررسی سیاست ایران در این خصوص توجه خواهد شد.

کتاب «شهروندی چندفرهنگی» اثر «ویل کیملیکا» نیز اثر مهمی در این حوزه و جزو آثار کلاسیک است که البته خاستگاه طرح مباحث آن برآمده از وضعیت کشورهای پیشرفته‌ای است که از سویی مسیر خوبی را در این

سیاست به پیش برده‌اند ضمن آنکه برخی از اقتضائات آنها با ایران فرق‌هایی دارد از جمله اینکه تکرر بسیاری از این کشورها برآمده از مهاجرت افرادی از ملیت‌های مختلف بدین کشورهاست. با این حال مواجهه با کثرت ناشی از فرهنگ متفاوت، نکته‌ای است که می‌تواند با مباحث افرادی همچون کیملیکا و دیگر صاحب‌نظران مورد توجه ایران و سیاستگذاری فرهنگی مسئولان مربوطه آن واقع شود.

۳. مبنای نظری:

امروزه تقریباً هیچ کشوری را نمی‌توان یافت که بتواند مدعی داشتن اجتماعی به لحاظ فرهنگی همگن باشد. تنوع فرهنگی، پدیده‌ای است که حتی اگر ارزشمند هم شمرده نشود، واقعیتی انکارناپذیر و محو‌ناشدنی است که اثرات گسترده خود را بر ساختارها و رفتارهای هر اجتماع بر جامی‌گذارد. در یک اجتماع سیاسی که دارای هویت‌های فرهنگی مختلف است و اعضای آن پیرو گفتمان‌های دینی، اخلاقی و فلسفی گوناگون هستند، فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی باید به گونه‌ای تنظیم شود که در عین احترام به تفاوت‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز شهروندان نیز امکان‌پذیر گردد.

موضوع کثرت فرهنگی^۱ و مسائل پیرامون آن در دوران اخیر مورد اهتمام ویژه‌ای قرار گرفته تا جایی که مطابق استدلال اندیشمندانی همچون ویل کیملیکا، باید از دیدگاهی که رابطه بین دولت و مذهب را به رابطه بین دولت و قومیت‌ها تسری می‌دهد، گذر نمود. چرا که نگرش لیبرالی پیشین بر آن بود که همان‌طور که کلیسا باید از دولت جدا باشد، هویت قومی را نیز باید از دولت جدا و متمایز نمود و آنها باید فقط در عرصه‌های خصوصی مطرح باشند. وی اولین مشخصه یک دولت چندفرهنگی^۲ را در ردّ این ایده قدیمی می‌داند که دولت از ملت واحدی تشکیل شده است. وی یک دولت چندفرهنگی را دولتی می‌داند که هرگونه سیاست همسان‌سازی را رد نماید. یک دولت چندفرهنگ‌گرا باید بپذیرد که همه شهروندان به صورت برابری در زندگی سیاسی فعال هستند، بدون آنکه لازم باشد هویت خود را مخفی کنند و دولت باید تاریخ، زبان و فرهنگ گروه غیر حاکم را همان‌گونه که برای گروه حاکم می‌پذیرد، مورد تصدیق قرار دهد (کیملیکا، ۱۳۹۵: ۶۸). کیملیکا در تعریف مردم آن را اجتماعی تاریخی دارای قلمرو، زبان، سخن و آداب متفاوت می‌داند که در آن هم حقوق فردی و هم گروهی باید مورد توجه قرار گیرد. وی اساس حقوق نمایندگی در جوامع چندقومی^۳ را در همبستگی می‌داند و معتقد است چنین حقوقی بر اساس مطالبه گروه‌های مختلف برای مشارکت افزون‌تر در جامعه استوار است. این در حالی است که وی با بها دادن بدین حقوق و حمایت از آن، طرح چنین حقوقی را به حال جامعه مفید می‌داند در حالی که برعکس تأکید بر حقوق خودمختاری را چالش‌برانگیز برمی‌شمارد چون مرزهای جامعه بزرگتر را می‌شکند. در کنار این موضوع، پرداختن به این مسئله نیز حائز اهمیت است که «شهروندی دارای بنیان‌های فرهنگی است و مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی مانند مساوات‌طلبی، آزادی، فردگرایی، مردم‌سالاری و مسئولیت‌پذیری مدنی را دربرمی‌گیرد. در این بین مفاهیم شهروندی مدنی و سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند تمام نیازهای فرهنگی افراد را پوشش دهد و از این رو باید با مفهوم شهروندی فرهنگی که به این حقوق و نیازهای فرهنگی اشاره دارد تکمیل شود. بنابراین شهروندان افزون بر حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی از حقوق فرهنگی نیز برخوردارند و افزون

^۱ Cultural multiplicity

^۲ Multicultural government

^۳ Multi-ethnic communities

بر نیازهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارای مجموعه‌ای از نیازهای فرهنگی نیز هستند» (استیونسون، ۱۳۹۵: ۱۴). «چارلز تیلور» یکی از اندیشمندان جماعت‌گرا با نگرش چندفرهنگ‌گرایی، نیز بر آن است که توانایی به رسمیت شناختن ارزش شیوه‌های مختلف زیستن یا فرهنگ‌ها مستلزم وجود مشترکات است که می‌تواند از طریق ادغام چشم‌اندازها افزایش یابد. به بیان دیگر با ورود معیارهای سنجش از فرهنگ‌های دیگر به فرهنگ ما، امکان درک فرهنگ‌های ناهمخوان با فرهنگ موجود بیشتر فراهم می‌گردد.

اهمیت این بده‌بستان و تعامل فرهنگی در آن است که اعضای هر گروه خواهان به رسمیت شناختن هویت-شان از سوی دیگران هستند و آنها این مطالبه را از ارکان و نهادهای مختلف و در نهایت از کلیت جامعه درخواست می‌نمایند. بالطبع تا زمانی که چنین امری محقق نگردد، بین هویت افراد درون یک گروه با هویت کلان در جامعه شکاف وجود خواهد داشت. به زعم تیلور سیاست پذیرش تفاوت‌های فرهنگی اولاً انعطاف‌پذیری در اجرای قانون و حقوق و امتیازات قانونی را جایز می‌شمارد و ثانیاً به جامعه‌های فرهنگی اجازه می‌دهد تا هدف-های جمعی و به ویژه تلاش برای ادامه بقا فرهنگی را دنبال کنند (تیلور، ۱۳۹۲: ۱۰۶). «آیریس ماریون یانگ» نیز نظریه خود در باب شهروندی چندفرهنگی را در قالب دموکراسی ارتباطی- مشارکتی مطرح می‌نماید و بر حقوق گروهی صحنه می‌گذارد. وی با وجود توجه به وضعیت زنان، در بحث از سرکوب صرفاً مسئله ایشان را به صورت مجزا مطرح نمی‌کند بلکه سرکوب را در ارتباط با سایر گروه‌های اجتماعی- فرهنگی ستم‌دیده و طرد شده نیز قابل طرح می‌داند. بنابراین از نظر یانگ سرکوب، صرفاً موضوعی خاص زنان نیست؛ بلکه آن را باید موضوعی مبتلا به سایر گروه‌های اجتماعی از قبیل اقلیت‌های قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی و اقتصادی نیز دانست.

تحقق و عملی شدن حقوق فرهنگی را باید بخشی از روند ملت‌سازی در میان جوامع مختلف برشمرد که البته کمابیش در همه جوامع با چالش‌هایی نیز مواجه بوده است. به طور خاص این امر در جوامع جهان سوم و در حال توسعه در دو مورد برجسته و خاص ظهور داشته است. یکی دشواری و معضل مذهب‌گرایی در برابر سکولارسازی اجتماع و سیاست و دیگری مقوله هویت‌طلبی قومی و فرهنگی مخصوصاً آن گاه که در مقابل پروژه همسان‌سازی فرهنگی ۱ و زبانی قرار گرفته است. جامعه ایرانی نیز همانند اکثر جوامع غیر غربی که شاهد تجربه مدرنیزاسیون برون‌زا و با فاعلیت دولتی اقتدارگرا و به تقلید از الگوی غربی را تجربه نموده، از این امر مستثنی نبوده است. از این رو برای رویارویی و نیز حل و فصل چنین معضلی، اتخاذ سیاستی نوین برای مدیریت راهبردی تنوع فرهنگی در ابعاد گوناگون آن مسئله‌ای ضروری به نظر می‌رسد؛ سیاستی که بر پایه آن، یکپارچگی و همبستگی ملی به شیوه‌ای درون‌زا و البته پایدار تأمین گردد. در اثر چنین رویکردی می‌توان امید داشت که به جای طرد تنوع فرهنگی بر تحقق حقوق شهروندی و سازگاری آن با هویت ملی بر مبنای وحدت در عین کثرت تأکید ورزیده شود.

آنچه به عنوان مظاهر کثرت فرهنگی در جامعه مورد بحث قرار می‌گیرد، شامل موارد متعددی است که از قومیت، جنسیت، دین، زبان و ... را دربرمی‌گیرد. افراد با این مولفه‌ها در کنار وحدتی که به لحاظ تعلق به کلیت جامعه دارند، از همدیگر متمایز می‌شوند و همه سخن شهروندی فرهنگی و چندفرهنگی، تلاش برای به رسمیت

^۱ Cultural assimilation

شناختن و رعایت تمایزات آنهاست. بدون تردید نخستین گام در این مسیر، موضوعیت داشتن خود مقوله شهروندی است. شهروندی، مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌ها و نیز ساز و کارها و نهادهای مرتبط با افراد در تابعیت ایشان از یک نظام سیاسی را تعریف می‌کند. همچنین افزون بر این رابطه رسمی و حقوقی، مسئله مهمی در مورد شهروندی وجود و نهادینه شدن ساز و کارها و تدابیری برای مشارکت افراد و حضورشان در روند تصمیم‌گیری در مسائل مهم از حیث عمومی است (نش، ۱۳۸۰: ۶۵). بالطبع هر چه میزان این حضور و مداخله در سرنوشت جمعی بیشتر باشد، رابطه شهروندی نیز از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود. چنانکه اشاره گردید، شهروندی فرهنگی با گسترده‌تر نمودن حیطه شهروندی مرسوم و متداول، به مسائل اقشار و طیف‌های خاصی که در اقلیت و حاشیه بوده و یا از جنبه خاص بودگی‌شان چندان مورد توجه نبوده‌اند، می‌پردازد. به یک معنا:

«اصطلاح شهروندی فرهنگی شامل حقوق و تعهدات، فضاهای مدنی مشارکت، احترام، هویت و تفاوت و فردی سازی است. شهروندی فرهنگی در پی این است که چگونه می‌توان همبستگی با دیگران را حفظ کرد و در عین حال، بر خلاقیت خویشتن یا در واقع جست و جوی عدالت و رسمیت تفاوت تأکید کرد» (کیملیکا، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

وجه فرهنگی شهروندی شامل حوزه‌های متعددی است که یکی از مهم‌ترین آنها، قومیت است. اصطلاح قومیت به کردارها و نگرش‌های فرهنگی اجتماع معینی از مردم اطلاق می‌شود که آنها را از دیگران متمایز می‌سازد. ویژگی‌های مختلفی برای تشخیص گروه‌های قومی از یکدیگر به کار می‌رود اما متداول‌ترین آنها عبارتند از: زبان، تاریخ یا اجداد، دین و شیوه‌های پوشاک و حتی نحوه آرایش. در واقع قومیت صفتی است که همه اعضا جامعه واجد آن هستند و تنها بخش‌های خاصی از جمعیت را دربر نمی‌گیرد اما در عمل، قومیت غالباً به گروه‌های اقلیت در متن یک جامعه وسیع‌تر اطلاق می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۷: ۳۶۰). بدین ترتیب گروه قومی یا یک قومیت دربرگیرنده اشخاصی با سنت و هویتی مشترک است که ایشان را در مقام یک گروه فرعی از جامعه بزرگتر متمایز می‌کند. اعضای هر گروه قومی از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه خود متمایز هستند و مخصوصاً در مورد جوامعی که وضعیتی کثرت‌گرایانه دارند، به کار گرفته می‌شود. بنابراین قومیت‌ها معمولاً شامل گروه‌هایی است که از لحاظ فرهنگ، زبان یا ویژگی‌های دیگر متفاوت از بافت اکثریت هستند. به طور کلی تداوم و انسجام اقلیت‌های قومی و فرهنگی نتیجه میزان تفاوت فرهنگی میان آنها و اقوام مسلط، عوامل انسجام درونی (وحدت زبان، قبیله، مذهب و...) و نیز نحوه برخورد اکثریت با آنها (تساهل یا سرکوب) است (بشیریه، ۱۳۸۸: ۲۸۰).

۴. شهروندی فرهنگی در ایران معاصر؛ چالش‌ها و موانع:

۴-۱. تفاوت قومی-فرهنگی در ایران معاصر:

بررسی تحولات قومی در دوره پس از شکل‌گیری دولت شبه‌مدرن پهلوی، بیان‌گر آن است که ماهیت تحولات قومی بسیار تحت تأثیر پروژه همسان‌سازی قومی-فرهنگی قرار گرفته و به تدریج مطالباتی را دامن زده که چون پاسخ در خوری از سوی نظام سیاسی دریافت نکرده‌اند، در قامت مشکلات سیاسی عرض اندام نموده است. از این نظر، قومیت کانون تطورات بسیاری بوده تا جایی که برخی شکاف‌های دیگر از قبیل اقتصادی و

معیشتی و نیز دینی و مذهبی هم بر بستر آن طرح و اشاعه یافته است. در این خصوص البته همه مشکل، معضلی معرفتی نبوده چرا که از همان دوره مشروطه آگاهی بدین تمایزات فرهنگی در قالب قوانینی پیش‌بینی شده بود با این حال نحوه عملیاتی نمودن آنها به ویژه در مواجهه با شرایط ناگزیر زمانه از جمله دغدغه‌های امنیتی سبب شد که اجرای بسیاری از الزامات حقوقی و سیاستگذاری مربوطه در این مورد در قانون تعبیه شده اما بین قانون مکتوب و اجرای عملی فاصله قابل توجهی بوده است. به واقع مسکوت ماندن قانون اساسی مشروطیت و به‌ویژه طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی که از مبنایی کثرت‌گرایانه در مسائل قومی-فرهنگی و تعریف هویت ملی و حقوق شهروندی پیروی می‌کرد، از دلایل عمده بروز نارضایتی میان اقوام ایرانی و به وجود آمدن اساس طرد و تبعیض و زمینه‌ساز طرح داعیه‌های سیاسی فراگیرتر و حتی در مقاطعی توسل به خشونت بوده است. چنین زمینه‌ای، نخبگان سیاسی قومی را به سمت بهره‌گیری از انواع فرصت‌ها و امکانات داخلی و خارجی برای بسیج سیاسی نیروها در برابر دولت سوق داده و نابرابری و تبعیض سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در میان اقوام، همزمان با شکل‌گیری و استقرار دولت شبه‌مدرن پهلوی و در مقابل، استفاده سیاسی از این نابرابری‌ها به عنوان اهرم قدرت در برابر دولت مرکزی از جانب نخبگان قومی، به بروز بحران‌های سیاسی عمده‌ای در تاریخ جدید ایران منجر شده است (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۳۲). واضح است که خواسته‌ها و دعاوی فرهنگی و بخش‌های زیرمجموعه آن اعم از دینی، زبانی و قومی آن گاه که با انواع نابرابری‌ها و تبعیض‌های جغرافیایی، اقتصادی و سطح نازلی از رفاه و توسعه همراه گردد، وضعیت بغرنج موجود را بسی ناکارآمدتر خواهد نمود و این چیزی است که درباره بخش قابل توجهی از قومیت‌های ایرانی صادق بوده است. البته فارغ از وجود عینی این معضلات در عالم خارج، نحوه بازنمایی این مشکلات از اهمیت بیشتری برخوردار است و همین که بخش مهمی از مسائل موجود جلوه‌های تبعیض‌آمیزی از خود نشان دهد، سبب «مسئله‌مندی»^۱ مسائل فرهنگی خواهد شد. بر این اساس باید خاطر نشان نمود با آنکه موضوع این نوشتار و تأکید آن بر مسئله شهروندی فرهنگی علی‌الخصوص وجه قومیتی آن است، اما نمی‌توان منکر شد که این بخش از اجتماع را نیز نمی‌توان و نباید از بخش‌های دیگر منفک نمود.

با عنایت به نکات مذکور، در عین حال باید اذعان داشت که در ایران نیز همپای دیگر نقاط جهان آگاهی و نیز حساسیت خاصی در خصوص مسئله هویت فرهنگی و تجلی آن در قالب شهروندی به وجود آمده است. به موازات این وضع، مطالبات ناشی از حقوق شهروندی فرهنگی بالاستقلال طرح شده است این بدان معناست که همه ارکان و اجزای این نوع از حقوق شهروندی را نمی‌توان به مسائل اقتصادی و معیشتی گره زد. بی‌تردید اینها بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند اما این گونه هم نیست که مسائل فرهنگی و هویتی تنها برخاسته از خواسته‌های مادی تفسیر شوند. گاهی در مواردی که حس تبعیض در اقامی رادیکال شده باشد، جنبش‌ها و جریان‌های هویت‌طلبی بروز و ظهور می‌یابند که دیگر اولویت خود را آشکارا بر مباحث فرهنگی و قومیتی می‌گذارند تا جایی که در برخی موارد ایشان با تأکید بر مباحث فرهنگی و هویتی و بر صدر نشان دادن مطالبات مربوطه، از تعلق‌های کلان به ویژه در خصوص حس علاقه ملی و به تبع آن یکپارچگی سرزمینی و جغرافیایی و نیز پیشینه تاریخی مشترک دست کشیده و در مقابل، بر تفاوت هویت فرهنگی و ضرورت حفظ نقاط تمایز خویش پافشاری می‌کنند. در

^۱ problematic

توضیح این وضعیت باید اشاره نمود که اندیشه لیبرالی حاکم در باب شهروندی معمولاً در مواجهه با تنوعات و چالش‌های انسانی در جوامع مختلف القاکننده این مطلب بود که در صورت حل و فصل مشکلات و مسائل معیشتی و مالی، معضلات اجتماعی، فرهنگی و هویتی نیز رنگ می‌بازند. اما به مرور معلوم گردید که چنین قضاوتی برآمده از نوعی نگرش تقلیل‌گرا^۱ بوده که اصالت فرهنگ و هویت و نقش تعیین‌کننده آن را نادیده می‌انگارد.

به حال در روندهای متأخر نه فقط در ایران بلکه در کل دنیا، گفتمان‌های هویت‌خواه برای پیشبرد منویات خود و مطالبه‌گری از نهاد سیاست، ناگزیر بوده‌اند که دست به بسیج منابع بزنند تا از امکانات مختلف در این عرصه برای رقابت بهره بگیرند. در مواردی که سیستم‌های سیاسی موجود یا فاقد ظرفیت لازم برای پاسخ‌گویی باشند و یا مطالبات را با توجهات گوناگون به تعویق بیندازند، عملاً شکاف موجود در متن جامعه عمیق‌تر خواهد شد و حتی احتمال گرایش این جریان‌ها به حرکت‌های رادیکال و خشونت‌آمیز نیز دور از ذهن نیست. باید خاطر نشان نمود که البته قضیه کمابیش در هر دو حالت فوق یعنی چه زمانی که انسداد در ساختار حقوقی و سیاسی وجود داشته باشد و چه امکانات و ظرفیت‌هایی باشد ولی به منصفه بروز و ظهور نرسد، یکسان خواهد بود. در این مرحله اتفاق مهمی رخ می‌دهد و آن هم اینکه روایت و بازنمایی^۲ خاص این گروه‌های هویتی از مبانی خویش است که تعیین‌کننده بازی است به ویژه با استفاده از قابلیت‌های موجود در دنیای کنونی همچون فضای مجازی و نیز گسترش بازنمایشی‌ها در تاریخ پیشین و ... این امکان برای گروه‌های مختلف پدیدار شده که به تأسیس گفتمان خویش دست بزنند و به تعبیر «ژان بودریار» در این فضای حاد و فراواقعی^۳ گاهی تصویر القاگر ایشان بیش از امور انضمامی موجود روندها را متعین می‌سازد.

جنبش‌های هویت‌طلب قومی-فرهنگی در مقایسه با نیروهای سیاسی حزبی و یا حتی جریان‌اتی که خواهان حکمرانی محلی و با کسب اختیارات منطقه‌ای ذیل فعالیتی مشخص و نسبتاً نظام‌مند هستند، وضعیت نامشخص‌تری دارند بدین معنا که مطالبات آنها شکل سیال‌تری دارد و نوسان حرکت آنها و حتی گاهی غیر قابل پیش‌بینی بودنشان نیز بیشتر است. در واقع این جنبش‌ها به جای مشارکت در نهادهای رسمی قدرت و یا مبارزه‌ای معمول در تصاحب مناصب مذکور، با استفاده از فضاها و گفتار نمادین به ویژه در فضای مجازی، بر تفاوت هویتی خویش بیش از عوامل دیگر تأکید نموده و لذا رویکردشان اغلب به شکل مقاومت در برابر گفتمان غالب تبلور می‌یابد (نش، ۱۳۸۰: ۱۸۲). مشکل زمانی حادث می‌شود که عناصر مختلف مورد نظر ایشان در قالب ابزار مبارزه و رقابت رادیکال سیاسی درمی‌آید و گاهی بازی با حاصل جمع جبری صفر را رقم می‌زند.

بررسی مقایسه‌ای بحران‌های قومی عمده پیش از انقلاب همچون موارد آذربایجان و کردستان در دهه ۳۰ و همچنین بحران‌های قومی در ابتدای انقلاب همچون مسائل کردستان، گنبد، خوزستان و بلوچستان گویای آن است که در این خیزش‌های قومی، هرچند عنصر تفاوت فرهنگی، زبانی و مذهبی و ضرورت صیانت از آن از

^۱ reductionist

^۲ Narration and Representation

^۳ Hyper Reality

اهم خواسته‌های نیروهای سیاسی-اجتماعی قومی بود، ولی این نیروها عملاً با استفاده از تشکیلات منظم و سازماندهی حزبی، فرقه‌ای یا قبیله‌ای، هدف خود را دستیابی به خودمختاری سیاسی، اداری و اقتصادی منطقه‌ای و محلی قرار داده و متناسب با آن به کنش سیاسی در برابر دولت روی آوردند. در این خصوص، تأکید بر تفاوت زبانی، فرهنگی یا مذهبی از لحاظ تقویت موضع و بسیج نیروی لازم برای تأمین اهداف اولیه معنا می‌یافت (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۳۲). عوام مختلفی در بروز، دوام و حتی تعمیق این قبیل بحران‌ها نقش داشته‌اند و حتی برخی از آنها قدمت تاریخی بسیار زیادی نیز دارند اما از زاویه بحث حاضر، باید اشاره نمود که چالش عمده‌ای که شاید بتواند در زمره یکی از علل اساسی و بلکه علت‌العلل مورد بررسی قرار گیرد، ناتوانی، ناکارآمدی و یا نارضایتی مردم از عملکرد دولت و نظام سیاسی مستقر باشد. در ایران این موضوع پس از ناکامی مشروطه و در پی روی کار آمدن پهلوی اول تشدید شد. بدین ترتیب بخش مهمی از واکنش‌های مذکور از جانب نیروهای قومی، از یک سو ریشه در نوع سیاست اعمالی از جانب دولت پهلوی در قبال مسئله تنوع قومی-فرهنگی داشت که با ارائه تعریفی محدود از هویت ایرانی مبتنی بر ایدئولوژی باستان‌گرایی، عملاً تنوع قومی-فرهنگی جامعه ایرانی را به عنوان ویژگی مهم فرهنگی و تاریخی نادیده گرفته و سیاست همسان‌سازی را در برداشتی آمرانه و عمدتاً تقلیدی از ناسیونالیسم در سرلوحه کار خود قرار داد که همزمان بود با حذف و طرد تفاوت‌های قومی-فرهنگی. همزمان مسکوت‌ماندن آرمان‌های مورد توافق مشروطیت از جمله طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی، از جمله عوامل و دلایل تحریک‌کننده بروز خیزش‌های قومی در دوره پهلوی و اوایل انقلاب بود چنانکه بیانیه‌ها و درخواست‌های غالب نیروهای سیاسی قومی بر مقاومت در برابر سیاست دولت پهلوی و تداوم آنها تأکید داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

از آن موقع به بعد، سیاست تمرکزگرایی به احساس تبعیض هویتی دامن زده و به تبع آن به اعتراض و روی آوردن نیروهای قومی به چالش در اشکال گوناگون و حتی گاه خشونت سیاسی انجامیده است. این موضوع نه فقط در ایران که در همه جوامع در حال توسعه‌ای که سیاست دولت بر مبنای چنین رویه‌ای قرار گرفته، به گسترش حس نابرابری میان اقشار مختلف به ویژه اقلیت‌های پیرامونی در مقایسه‌ای که آنها بین خودشان و مرکز انجام می‌دهند، انجامیده تا جایی که شکاف بین ایشان و دولت را به مرور زمان تشدید نموده است. در ایران با توجه به دولت رانتیری که بر پایه درآمدهای نفتی، سیاست رشد و توسعه آمرانه و هدایت‌شده بلکه شاید بتوان گفت تحمیلی را از زمان پهلوی اول در دستور کار قرار داد، بحران مسائل هویتی و فرهنگی به ویژه در میان اقوام شدت و حدت بیشتری گرفت تا جایی که می‌توان این بحران را همپای دیگر بحران‌های مبتلابه دولت‌های در مسیر توسعه و حتی بحرانی مستقل در کنار آنها اعم از بحران مشروعیت، مشارکت، توزیع نفوذ و ادغام تلقی نمود (رنجبر، ۱۳۸۲: ۶۴۰). این موضوع به شکل کلاف در هم‌پیچیده‌ای از انواع مطالبات و خواسته‌های قومی و هویتی در کنار دیگر خواسته‌های انقلابیون به صورت ائتلافی سراسری از نیروهای مخالف رژیم در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ خود را نشان داد که در آن، نیروهای مختلف مذهبی و قومی در جبهه‌ای واحد ولی با خواسته‌هایی متفاوت در برابر رژیم پهلوی به میدان آمدند. همین چندگانگی هویتی نیروهای انقلاب و در نتیجه ناهماهنگی در اهداف سیاسی آنها در دوره پس از پیروزی انقلاب نیز خود را نشان داده و به درگیری‌های سیاسی و از جمله مناقشات قومی منجر گردید (Foran and Goodwin, 1993, 209).

پس از انقلاب، بحران‌های مذکور با استفاده نخبگان و برخی نیروهای منطقه‌ای در کردستان، گنبد، خوزستان و آذربایجان تداوم داشت و فعالیت‌های مختلف سیاسی و مذهبی بر بستر مطالبات قومی مطرح گردید و حتی به بسیج سیاسی نیروهای قومی برای رویارویی عینی با قدرت دولت منجر شد.

۴-۲. ظهور جنبش‌های نوین هویت‌طلب قومی در ایران:

در جامعه چندفرهنگی ایران به ویژه از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ شمسی، جنبش‌های مختلفی ناظر به مسائل هویتی و فرهنگی در گام نخست از میان دانشجویان و تحصیل‌کردگان دانشگاهی شروع شده و با بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات جدید ارتباطاتی، به تدریج در عرصه‌های دیگر جامعه نیز انعکاس پیدا نمود. بخش مهمی از این خیزش متأثر از فضای بازتر سیاسی بود که در دولت اصلاحات ایجاد شده بود و بستر مناسبی برای طرح و پیگیری چنین گفتمان‌هایی را فراهم آورده بود. طبیعی است علاوه بر شرایط داخلی، عوامل زمینه‌ساز خارجی از جمله روند و به شتاب جهانی شدن و آگاهی خاص از آن را نیز باید بدین امر اضافه نمود. همچنین در این دوره همگرایی بین اقلیت‌های مختلفی از گروه‌های هویتی مختلف اعم از مردم عادی، نخبگان و تحصیل‌کردگان به ویژه دانشجویان قابل توجه است که شرایط هم فکری و هم اجتماعی در دنیا نیز به پیشبرد منویات ایشان کمک می‌نمود تا جایی که طیف وسیعی از جنبش‌های اجتماعی از قبیل دانشجویان، زنان، مطالبات قومیتی، مسائل ناشی از سبک‌های مختلف زندگی و دموکراسی‌خواهی به موازات هم وارد فعالیت اجتماعی شدند (شفیعی، ۱۳۸۲: ۶۵۸). تراکم خواست‌های اجتماعی گاهی برای هر جامعه‌ای به بحران و دشواره مهمی بدل می‌شود که پاسخ‌گویی به همه آنها را سخت و گاه غیرممکن می‌سازد. مسئله زمانی حادث می‌شود که جوامع با توجیحات مختلفی از قبیل زمان نامناسب برای طرح چنین دعاوی فرهنگی آنها را به تعویق می‌اندازند و این دقیقاً نادیده گرفتن مقتضیات شهروندی فرهنگی است. در حالی که این نوع بی‌اعتنایی به امور مذکور نه تنها آنها را از شدت و حدت‌شان خالی نمی‌سازد بلکه از قضا آنها را پررنگ‌تر می‌نماید تا جایی که بر اثر فراخ‌تر شدن خواسته‌های ایشان عملاً مطالبات و ماهیت آنها شکل سیاسی و امنیتی به خود می‌گیرد و در قالب بحران‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود (بنی هاشم، ۱۳۸۲: ۶۶۳). اگر بحران‌هایی را که در مسیر پیش روی جوامع در حال توسعه قرار دارد در نظر بگیریم، باید گفت مسائل فرهنگی اقلیت‌های مختلف عملاً به همه آنها مربوط گردیده و نظام اجتماعی و سیاسی موجود را از حیث همه آنها تحت تأثیر قرار می‌دهد (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۲۷).

واقعیت آن است که توالی و هم‌افزایی بحران‌های داخلی و خارجی در ایران معاصر از جمله در برهه پس از انقلاب سبب گردیده به رغم وعده‌های داد شده در قانون اساسی، روند عملی کردن مطالبات فرهنگی به کندی تحقق پذیرد. آن گونه که اشاره شد، در این خصوص وعده‌دهی در مورد تحقق مطالبات قانونی در آینده، گاه به سبب طولان شدن زمان مورد انتظار موجب شده که عنان کار به دست برخی جریان‌های تندرویی بیفتد که بیش از جنبه فرهنگی، بر آتش مسائل امنیتی دامن زده‌اند و همین نظام سیاسی را به برخورد و مواجهه با ایشان واداشته است. البته که نمی‌توان بحران‌های پیرامون ایران و شرایط ناشی از جنگ تحمیلی و بعدتر حضور قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده در کشورهای همسایه ایران و بحران‌های عراق، افغانستان، سوریه و ... را نادیده گرفت اما در هر حال چنین بحران‌هایی اولاً از سوی همواره وجود داشته و خواهند داشت و ثانیاً باید عنایت داشت که مطالبات شهروندی فرهنگی برخلاف آنچه برخی می‌پندارند، امتیاز دادن و به تبع آن تضعیف نظام سیاسی نیست؛ از قضا پاسخ‌گویی مناسب به چنین خواسته‌هایی، تقویت ارکان هویت ملی است و چنانچه با

نگاهی امنیتی بدان‌ها نگرسته شود، تعلیق آنها وضعیت موجود را بغرنج‌تر خواهد نمود. در واقع وجود تنوع در بخش‌های فرهنگی مختلف، ظرفیتی است که هم قابلیت استفاده برای ایجاد هویتی موزاییکی ذیل یک وحدت فراگیر ملی را دارد بدون اینکه به حس همانندسازی دستوری و آمرانه از بالا دامن بزند و هم در صورت عدم توجه بدین امر پتانسیل لازم برای واگرایی را دارد به ویژه در مورد ایران که گروه‌های مختلف فرهنگی اعم از قومیت‌ها و مذاهب اقلیت‌ها، همتایان خود را در آن سوی مرزها پیش چشم و گوش خود دارند و دائماً مترصد مقایسه خود با آنها هستند. از جانب دیگر بی‌آنکه بر توطئه‌باوری تأکید نماییم، نباید منکر شویم که قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای نیز از زمینه‌های واگرایی در داخل ایران استقبال می‌کنند و البته برگ برنده آنها زمانی است که حس کنند می‌توانند همچون انقلاب‌های رنگین در کشورهای آسیای میانه در طی سال‌های گذشته از ظرفیت نارضایتی درونی سوءاستفاده کنند و به مسیر مطالبات جهت دهند.

۳-۴. قابلیت‌های چند فرهنگ‌گرایی در ایران:

واقعیت آن است که شاید کمتر دیدگاهی در شرایط کنونی حداقل در بیان از اینکه وجود تکثر فرهنگی در ایران مزیت قابل توجهی است، تردیدی داشته باشد اما مشکل در اینجاست که بسیاری بلافاصله این قید را خاطر نشان می‌کنند که وضعیت کنونی برای طرح انتظارات ایشان مساعد نیست. این در حالی است که طبق شواهد تاریخی از قضا هر چه به سبب چنین توجیحات و دستاویزهایی از به رسمیت شناختن این واقعیت طفره رفته شده و حتی برعکس بر اساس شیوه نادرست پهلوی به ویژه در زمان رضاشاه به مقابله با آن پرداخته شده، عملاً جامعه ایران جز خسران چیزی به دست نیاورده است. در واقع در نگاهی جامع می‌توان تصدیق نمود که بخش قابل توجهی از ماهیت بحران‌های سیاسی در ایران معاصر، به استقرار گفتمانی از ملی‌گرایی تقلیدی باز می‌گردد که نسبت به بسیاری از مقولات کلان فرهنگی اعم از دین و تنوع قومی- فرهنگی حذفی داشته است که البته به‌رغم اعمال مشی آمرانه خود، نه تنها به هدف خود نائل نگردید، بلکه عملاً میراث ناخوشایندی از خود به یادگار نهاد و خود زمینه‌ساز مشکلات بعدی گردید.

با این حال وضعیت خُرده‌فرهنگ‌ها و منویات مورد مطالبه آنها در کل جهان نشان می‌دهد که برخلاف نظر برخی که هویت‌خواهی را آفت و آسیبی برای ایران می‌دانند، چنین امری خواسته‌ای جهانی و مطالبه‌ای عمومی است. هویت‌خواهی تنها زمانی آسیب خواهد بود که با نگاهی حذفی درصدد اثبات خود به بهای نفی دیگری برآید و این اصل چه در رابطه مرکز با اقلیت‌ها و چه در نسبت میان اقلیت‌ها با یکدیگر یا قدرت مستقر امری مذموم و نکوهیده است. کما اینکه نفی واقعیت این امر مهم نیز به ویژه از جانب زمامداران موضوعی ناشایست است.

بر اساس آنچه بیان شد، بازگشت به مذهب و تأکید بر آن در پیروزی انقلاب اسلامی، پاسخی به سکولاریزاسیون تقلیدی از غرب بود و ابعاد مختلف آن از جمله در مورد مسائل خُرده‌فرهنگ‌ها بود. تداوم وضعیت هویتی در دوره پس از انقلاب و افت و خیزهای آن نشان می‌دهد که الگوی همسان‌سازی فرهنگی نتوانسته پاسخی در خور و مناسب برای شرایط موجود تدارک ببیند. در این زمینه البته قانون اساسی که از زمان مشروطه ظرفیت‌های قابل توجهی داشته است، پس از انقلاب نیز در اصول متعددی حقوق ارکان مختلف جامعه را مورد تصدیق قرار داده است اما نکته در اینجاست که در همه جهان از جمله کشورهای داعیه‌دار حقوق شهروندی فرهنگی، تنها از عان به حقوق مذکور در قانون و اسناد بالادستی کفایت نمی‌کند؛ افزون بر آن لازم است

که گفتمان حاکم اصول لازم در نزد اقلیت‌های مختلف را به رسمیت بشناسد. براساس آرای مورد اشاره از جانب کیملیکا، تیلور و نیز یانگ، باید گفت به رسمیت شناختن موقعیت گروه‌های مختلف در جامعه گام نخست در این مسیر است و پس از آن به تعبیر یانگ باید به نقد ساختارهایی پرداخت که به شکل نظام‌مند، تبعیض و بی‌عدالتی را بازتولید می‌کنند. تأکید بر ساختارها بالطبع بیان‌گر آن است که خُسن‌نیت یک دولت و یا عوض شدن نظام سیاسی و تأکید بیشتر بر حقوق افراد و آحاد مختلف به تنهایی تضمینی برای محقق شدن حقوق بخش‌های گوناگون نیست چرا که ساختارها و رویه‌های نهادینه شده ناشی از آنها می‌تواند همچنان اسباب تداوم تبعیض‌های ساختاری باشد و این مسئله ای است که نباید از آن غفلت نمود (Young, 1990: 66).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول ۱۲، ۱۳ و ۱۴ به آزادی ادیان و مذاهب مختلف اشاره داشته و در اصول ۱۵ و ۱۹ بر آزادی کاربرد «زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس آنها در مدارس» تأکید کرده و تصریح می‌نماید که مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». بنابراین می‌توان ادعا نمود که قانون اساسی زمینه‌ها و بسترهای لازم برای حقوق شهروندی چندفرهنگی را ضمن بیان تعریفی از هویت ملی که بر وحدت در عین کثرت استوار است، پیش‌بینی نموده است و لذا سیاست‌گذاری چندفرهنگی از جانب دولت مطابق با این معیارها قادر است از حقوق بخش‌های مختلف به شکلی بالاستقلال و با پاسداشت تنوع هویتی آنها دفاع نماید. از قضا اگر بر مشکل اصلی کشورمان تمرکز نماییم، باید گفت مسیر تحقق این اصول و موارد مشابه تا رسیدن آنها به عمل، راهی ظریف و گاه پر از موانع مختلف اعم از فرهنگی، بوروکراتیک و حقوقی است که مجموعه ملاحظات برآمده از آنها خود به مانعی بر سر مسیر اجرای این اصول تبدیل می‌شود.

کسانی همانند تیلور بر موضوع شناسایی حقوق اصرار دارند از این نکته می‌توان این گونه الهام گرفت که دولت‌ها آنچه را که اقلیت‌های گوناگون از نظام سیاسی درخواست می‌کنند، باید به رسمیت بشناسند و از طرد و نادیده گرفتن آنها اجتناب ورزند. این گفته بدان معناست که واقعیت این مطالبات در عالم بیرون و نزد اقشار مختلف، مسئله‌ای غیر قابل انکار است و از این رو، نادیده انگاشتن آنها از سویی وجود آنها را از بین نخواهد بود و از سوی دیگر خود دولت‌ها را در طول زمان دچار مشکلات و مصائب متعددی خواهد نمود. این مشکل را ابتدا باید به رسمیت شناخت و بعد در گام بعدی برای آن برنامه‌ریزی نمود. در جامعه ایران سخن بسیاری در خصوص وجود شکاف بین دولت و مردم و نیز فرسایش سرمایه اجتماعی گفته شده است (رضایی، ۱۳۹۴: ۸۱). با آنکه برساختن و تقویت این سرمایه مسئله‌ای دوطرفه است، اما نقش دولت می‌تواند با زمینه‌سازی جهت تقویت اعتماد بین مردم پررنگ‌تر و تعیین‌کننده‌تر باشد. یکی از مولفه‌های مهم در این خصوص پاسخ‌گویی دولت به طور عام و در حوزه مسائل هویتی و شاخصه‌های شهروندی به طور خاص است.

دولت ایران همپای دیگر دولت‌های دنیا امروزه نمی‌تواند و نباید تنها با استناد به گفتمان حقوقی و مفاد مندرج در قانون اساسی به حل مشکل بپردازد و مدعی فقدان چالش از این نظر باشد؛ برعکس چنانچه اشاره گردید، مجاری لازم برای تحقق سیاست عملی در این خصوص باید فراهم گردد و چالش اصلی دولت‌ها از جمله در ایران نیز همین است. برای این منظور ابتدا باید در فکر و اندیشه سیاست‌گذاران و نیز در عرصه عمل ایشان این مفروضه مقبول افتد که الگوی شهروندی و سیاست چندفرهنگی با توجه به پیش‌زمینه‌های تاریخی و

چالش‌های پیش‌رو در حوزه مسایل قومی، قابلیت‌ها و امکانات شایسته‌ای را برای تأمین انسجام اجتماعی و همگرایی ملی در ایران کنونی فراهم می‌آورد (تقی‌لو، ۱۳۹۵: ۲۸).

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به نظر یانگ و کیملیکا در شهروندی فرهنگی باید اقلیت‌های قومی برای حفظ فرهنگ‌شان دارای حقوق خاص بوده و از همه مزایای شهروندی برخوردار باشند. هر چه میزان آگاهی شهروندان از حقوق شهروندی و تمایل‌شان برای اجرای تعهدات‌شان کمتر باشد، کمتر تنوعات فرهنگی مانند تنوع قومی، زبانی و مذهبی و... را می‌پذیرند و ساختار ذهنی نامناسب‌تر و گرایش‌های فرهنگی پایین‌تری دارند. درکل مجموعه‌ای از عوامل مرتبط با یکدیگر بر شهروندی فرهنگی تاثیرگذار است. از این رو برای افزایش سطح شهروندی فرهنگی باید همه عوامل را با یکدیگر در نظر گرفت.

با توجه به این ویژگی تاریخی جامعه ایرانی و آنچه در مورد زمینه بحران‌های داخلی و شرایط منطقه‌ای و جهانی گفته شد. الگوی شهروندی و سیاست چند فرهنگی به مثابه یک مبنا در تعریف هویت ملی و حقوق شهروندی و سیاست‌گذاری دولتی برای مدیریت راهبردی تنوع قومی-فرهنگی قابلیت‌ها و امکانات قابل ملاحظه‌ای برای پاسخگویی به چالش‌ها و رفع زمینه‌های بحران در حوزه مسائل قومی-فرهنگی برای تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران به ارمغان می‌آورد. قانون اساسی جمهوری اسلامی بسترها و زمینه‌های لازم را برای تحقق چنین الگویی فراهم آورده است. قانون اساسی در اصول ۱۲، ۱۳، ۱۴، به آزادی ادیان و مذاهب مختلف اشاره کرده و در اصول ۱۹ و ۱۵ بر آزادی کاربرد (زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس آن در مدارس) تأکید کرده و تصریح می‌نماید که مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. اما نکته کلیدی بحث در این جاست که با توجه به وقوع جنگ تحمیلی هشت ساله و بروز درگیری‌های منطقه‌ای حوزه مسائل قومی با نگاهی امنیتی مواجه بوده است. سیاست‌گذاری درازمدت و راهبردی در حوزه مسائل قومی-فرهنگی به ویژه با توجه به تحولات جدید مورد اشاره مستلزم دوری از نگاه امنیتی در جهت یافتن راه حلی پایدار است. لذا در جهت تحقق الگوی شهروندی فرهنگی تأمین فرصت‌ها و امکانات آموزش فرهنگ‌ها و زبان‌های اقلیت‌های قومی در کنار زبان رسمی، از مدارس تا دانشگاه‌ها، تأمین امکانات لازم برای نشر و تقویت ادبیات، موسیقی، هنر و فرهنگ اقلیت‌های قومی-فرهنگی و ترویج مبادلات و تعاملات میان فرهنگی از طریق رسانه‌ها و همچنین تأمین امکانات رسانه‌ای در قالب کتاب، مطبوعات و رسانه‌های دیداری و شنیداری مرتبط با فرهنگ، زبان، و مذهب قومیت‌ها، از جمله اقداماتی است که در قالب سیاست‌گذاری چند فرهنگی از مجرای مدل شهروندی فرهنگی راهبردی ضروری پیدا می‌کند. در ادامه می‌توان اذعان نمود با توجه به مطالب ذکر شده در بالا امکان تحقق انسجام و همگرایی ملی در پرتو الگوی شهروندی فرهنگی با صیانت و پاسداشت حق حفظ زبان و فرهنگ، آموزش، رشد و انتقال آن به نسل‌های آینده به عنوان مؤلفه‌های اساسی حق شهروندی چند فرهنگی در جامعه چند قومی-فرهنگی ایران می‌تواند به انسجام و همگرایی ملی در پرتو سیاست وحدت در عین کثرت دست یافت. لذا به نظر می‌رسد که الگوی شهروندی و سیاست چند فرهنگی با توجه به پیش‌زمینه‌های تاریخی و چالش‌های پیش‌رو در حوزه مسائل قومی قابلیت‌ها و امکانات شایسته‌ای را برای تأمین انسجام و همگرایی ملی فراهم می‌آورد.

آنچه در مورد حقوق فرهنگی و در کنار آن شهروندی چند فرهنگی، حائز اهمیت است، ناظر بدین نکته است که انسان و پیوستارهای مختلف فرهنگی وی باید در جامعه مورد توجه و اهتمام جدید قرار گرفته و در سیاستگذاری کلان نظام سیاسی مورد توجه قرار گیرد. در واقع الگوی کلان تابعیتی که بر اساس آن شهروندان ذیل یک نظام سیاسی و بر اساس اطاعت از آن مورد شناسایی قرار می‌گرفتند، دچار تغییر رادیکال و بنیادینی شده تا جایی که شهروندی بر اساس مولفه‌های مختلف فرهنگی و هویتی بازتعریف می‌گردد. از این منظر، نگاه به شهروندان تنها نمی‌تواند از حیث تابعان و ابژه‌های قانونی که برای مصلحت خویش یکپارچگی تصنعی را بر آحاد جامعه تحمیل می‌کند، مورد ارزیابی قرار گیرد؛ به جای آن برعکس نظام سیاسی به همان اندازه که افراد را موضوع اعمال قدرت می‌بیند و بلکه مهم‌تر از آن باید در حکم انسان‌هایی فعال ببیند که هویت آنها بر سازنده ارکان اجتماع است.

ماهیت گروه‌بندی‌های ایران بیشتر خصلت قومی دارند و وجود عناصر ریشه دار و ساختارهای وحدت بخش منبعث از دین اسلام، همزیستی تاریخی ایرانیان با یکدیگر وجود میراث مشترک فرهنگی موجب شده که تنوع و تکثر در ذیل و طول کلیت جامعه ایرانی معنی پیدا کند، نه در عرض و مقابل یگانگی ایران. مسئله دیگری که نمایانگر ویژگی تنوع قومی ایران و تفاوت آن با سایر جوامع است، ریشه‌ی ایرانی اقوام و نقش مشترک آنان در ساخت هویت ایرانی و پاسداری از آن در گذر تاریخ است. لذا وجود اشتراکات فرهنگی، دینی، مذهبی، آیین-ها و اسطوره‌ها حلقه‌های مستحکم پیوند ایرانیان است. بر همین اساس به نظر می‌رسد که در وضعیت کنونی سیاست راهبردی صحیح برای جمهوری اسلامی ایران در رویارویی با مسأله تنوع قومی و فرهنگی، و به ویژه با توجه به وضعیت جهانی و منطقه‌ای موجود و نوع بروز هویت طلبی قومی و فرهنگی اتخاذ رویکردی متفاوت از رویکرد دولت مطلقه شبه مدرن پهلوی است. رویکردی که به جای طرد و حذف تنوع فرهنگی-قومی، بر پایه تحقق حقوق شهروندی نسبت به فرهنگ‌ها و زبان‌های موجود در قلمرو ملی و تعریف هویت ملی بر مبنای وحدت استوار است. الگوی چند فرهنگ گرای^۱ به عنوان رویکرد سیاست‌گذاری عمومی برای مدیریت تنوع فرهنگی در جامعه چند قومی که بر مبنای ابراز رسمی احترام متقابل و رواداری نسبت به تنوع فرهنگی در قالب مرزهای ملی استوار است، با وجود نقدهایی که می‌تواند نسبت به آن به ویژه در مورد کشورهای در حال توسعه و جهان سومی وارد گردد مبنایی مناسب برای تعریف حقوق شهروندی چند فرهنگی و کاربست سیاست‌های چند فرهنگی مطابق با آن به دست دهد. شهروندی و سیاست چند فرهنگی بدین ترتیب الگویی مناسب برای سیاست‌گذاری راهبردی و دراز مدت در مواجهه با مسأله تنوع قومی و فرهنگی در جامعه ایرانی است. و می‌تواند مبنایی برای تفاهم، تعامل و گفتگوی میان سیاست‌گذاران ملی و نخبگان قومی باشد. تعامل و گفتگو بر مبنای پذیرش حقوق شهروندی برابر و تعریف هویت واحد ملی بر مبنای شهروندی و حقوق و تعهدات ناشی از آن زمینه ساز دست‌یابی به نوعی قدرتمند از همبستگی ملی است. که درونجوش، ساختاری، و پایدار است، چرا که بر مبنای تفاهم در حوزه عمومی و جامعه مدنی و انعکاس آن در سیاست‌های اعمال شده از جانب دولت پیش برده می‌شود. چنین رویکردی به جای کنار گذاشتن یا پاک کردن صورت مسئله بر مبنای نگاه سیاسی و امنیتی معطوف به تفاهم و حل مسئله است. لذا شهروندی و سیاست چند فرهنگی^۲ به دلیل سازگاری با شرایط تاریخی

^۱ Multiculturalism

^۲ Multicultural politics

و بومی جامعه چند قومی ایران و با توجه به سابقه کاربست آن به صورت موفقیت آمیز در برخی از جوامع الگوی مناسبی در این زمینه ارائه می‌دهد. علاوه بر این با توجه به اولویت حفظ و صیانت زبان و فرهنگ در مقابل اهداف سیاسی همچون محلی‌گرایی و خودمختاری و جدایی‌خواهی برای جنبش‌های نوین هویت‌گرای قومی در مقایسه با احزاب و فرقه‌های قومی گذشته الگوی شهروندی و سیاست چند فرهنگی که از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی به خوبی قابل استنتاج است ضمن پاسخگویی به مطالبات قانونی اقوام و فرهنگ‌ها سیاستی معقول و راهبردی در زمینه انسجام و همگرایی ملی و از میان بردن چالش‌ها و بحران‌های احتمالی پیشروی آن فراهم می‌آورد.

کتابنامه:

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی؛
- استیونسون، نیک (۱۳۹۵)؛ شهروندی فرهنگی (مسائل جهان شهری)، ترجمه: افشین خاکباز، تهران: انتشارات تیس؛
- بشریه، حسین (۱۳۸۶)، عقا در سیاست، تهران: انتشارات نگاه معاصر؛
- بنی‌هاشمی میرقاسم (۱۳۸۳)؛ «شأن قومیت و ناسیونالیسم قومی در مطالعات امنیت ملی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره ۳؛
- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰)؛ بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه: غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
- تیلور، چالرز (۱۳۹۲)؛ سیاست‌شناسایی، ترجمه: ظاهر خدیو و سعید ریزوندی، در: چند فرهنگ‌گرایی بررسی سیاست‌شناسایی، تهران: انتشارات روزنه؛
- تقی‌لو، فرامرز (۱۳۸۶) «تنوع قومی، سیاست چندفرهنگی و الگوی شهروندی: بررسی موردی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره اول، شماره مسلسل ۳۵، صص ۳۱-۹؛
- رضایی، محمد (۱۳۹۴) شکاف‌های جامعه ایرانی، تهران: انتشارات آگاه؛
- رنجبر مقصود (۱۳۸۲)؛ هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران معاصر، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره ۳؛
- شفیعی، جمال (۱۳۸۲)؛ «جنبش‌های اجتماعی در ایران، زمینه‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره ۳؛
- کریمی، علی (۱۳۹۶)؛ در آمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی، تهران: انتشارات سمت؛
- کیملیکا، ویل (۱۳۹۵)؛ شهروندی چند فرهنگی، ترجمه: ابراهیم اسکافی، تهران: انتشارات شیرازه؛
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: انتشارات نی؛
- مقصودی مجتبی (۱۳۸۰)؛ تحولات قومی در ایران، علل و زمینه‌ها، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی؛
- نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر؛

-Foran, John and Goodvin, Jeff (۱۹۹۳) "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War and the Limits of Social Transformation", Theory and Society;

-Young, Iris Marion (۱۹۹۰) Justice and Politics of Difference, Princeton, Princeton University press;